

دختر زیبای شرقی

پریسا هادیانی کپورچانی
(سیول)^۱

سرشناسه	: هادیانی کپورچالی، پریسا، ۱۳۴۷ -
عنوان و نام پدیدآور	: دختر زیبای شرقی / پریسا هادیانی کپورچالی (سیرل).
مشخصات نشر	: رشت : طاعتی، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۳۴۶ ص.؛ ۵/۱۴ x ۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۹-۱ - ۹۷۷۴۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
رده بندی کنگره	: Persian fiction -- 20th century
رده بندی دیویی	: ۳/۶۲۵۸
شماره کتابخانه ملی	: ۴۸۵۸۷۴۹



انتشارات طاعتی

رشت، میدان شهرداری، خیابان علم الهدی شماره ۱۱
تلفن: ۳۳۲۲۲۶۲۷ - ۳۳۲۲۱۶۹ - ۳۳۲۴۱۱۷۲ دورنگار

دختر زیبای شرقی

پریسا هادیانی کپورچالی

چاپ نخست ۱۳۹۷

تیراژ ۱۰۰۰ نسخه

قیمت ۲۵۰۰۰ تومان

چاپ نقش

طراح جلد سیرل

حروفچینی هنر و اندیشه

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازه مکتوب ممنوع است.

شابک ۹-۱ - ۹۷۷۴۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸

فهرست مطالب

۱۳.....	مقدمه: ایاری من
۳۱.....	فصل اول: اختر یبوس شرقی
۳۳.....	۱.....
۳۷.....	۲.....
۴۱.....	۳.....
۴۹.....	۴.....
۵۳.....	۵.....
۵۹.....	۶.....
۶۳.....	۷.....
۷۵.....	۸.....
۷۹.....	۹.....
۸۳.....	۱۰.....
۸۷.....	۱۱.....
۹۱.....	۱۲.....
۹۵.....	۱۳.....
۱۰۱.....	۱۴.....
۱۰۹.....	۱۵.....
۱۱۳.....	۱۶.....

۱۱۷	۱۷
۱۲۳	۱۸
۱۲۷	۱۹
۱۳۳	۲۰
۱۴۱	۲۱
۱۴۵	۲۲
۱۴۹	۲۱
۱۶۱	۲۴
۱۷۵	۲۶
۱۸۳	۲۷
۱۹۳	۲۸
۲۰۱	۲۹
۲۰۹	۳۰
۲۱۹	۳۱
۲۲۹	۳۲
۲۳۵	۳۳
۲۴۱	۳۳
۲۴۵	۳۵
۲۵۳	۳۶
۲۵۹	۳۷
۲۶۹	۳۸
۲۷۹	۳۹
۲۸۵	۴۰
۲۹۱	۴۱
۲۹۵	۴۲
۳۰۱	۴۳

فصل دوم: آنسووی اندوه..... ۳۱۱

۳۱۳..... ۳۲

۳۱۹..... ۲۵

۳۲۷..... ۲۶

۳۴۱..... ۴۷

۳۴۳..... ۴۸

۳۴۵..... جاز کلام

مقدمه: لیلا می

زندگی مرا گوشه‌ای داد. مانند استادی مهربان که در پی سخت‌گیری در تعقیب یک هدف است. من... شکار دادن به بهترین وجه ممکن. زندگی با من همین کرده، چه بسیار اگر شمالی داده و به من سخت گرفته لیکن در پی همه‌ی آن سختی‌ها، با افزایش تحمل و توانم و ایجاد فکر و تعمق در من، مرا نوازش نموده تا بدان فهم رسم، «هنر»ی زندگی بسویم آمده تا برایم فرصت‌هایی فراهم نماید و بدانم که برای چه چیز «فر» شده‌ام و چه چیزهایی دارم که می‌توانم آن‌ها را با دیگران تقسیم کنم. آری، به تردید در مواجهه با همین سختی‌هاست که می‌فهمیم قرار است در زندگی «نه» بمانیم.

زندگی معمای پیچیده است که هرگز نخواهیم توانست «همه»ی ابعاد پیچیده‌ی آن را درک کنیم، شاید گاهی بتوانیم کمی آن را لمس کنیم! وقتی می‌گوئیم زندگی، منظور جهان هستی و کائنات است با همه‌ی نیروهای برتر و جاری در آن، نیروهایی که به فرمان نیرویی برتر، تو را سوق می‌دهد به سویی که باید به آن سو بروی، چه بخواهی و چه نخواهی!

نیروهایی که به تو می فهماند و بارها و بارها در گوش تو زمزمه می کند: تو هیچ کاره‌ای! و آنچه باید اتفاق بیفتد، می افتد!... واقعیت آن است بعضی چیزها در کنترل ما نیست و فراتر از فهم ماست و تمرکز روی آن‌ها بی فایده است. نمی توان همیشه رویدادها را تحت کنترل خود گرفت. بی تردید حوادثی در زندگی روی می دهد که ما در آن هیچ نقشی نداریم و تقصیر ما نبوده و نیست اما باید یقین داشت هیچ حادثه‌ای بی دلیل رخ نمی دهد. باید ایمان داشت، همه‌ی رویدادها روی می دهد تا خیری حاصل شود.

من... کشاکش دست و پنجه نرم کردن با زندگی بود که دانستم هیچ کاره‌ام! دانستم هر قدر هم تلاش کنم باز آنچه مقدر است، خواهد شد! البته این بدان معنا نیست که بخواهم اشتباهات را به تقدیر نسبت دهم و یا اینکه دست از تلاش باز دارم اما واقعیت آن است که انسان به خودی خود هیچ است! این یک واقعیت است!

حقیقت این است: آنچه می توانم انجام دهم، تلاش است نه آنچه باید اتفاق بیفتد! وقوع رویدادها دست ما نیست اما واکنش به رویدادها دست ماست و این دومی است که اختیار محسوب می شود و زندگی‌گیمان را شکل می دهد.

خداوند در لحظه لحظه‌ی زندگی‌گیمان حضور دارد. خواست او در همه‌ی لحظات زندگی‌گیمان جاریست. هیچ برگی بدون خواست و اراده‌ی خدا بر زمین نمی افتد... در زندگی هیچ چیز تصادفی نیست. هر نفسی که می کشیم، هر قدمی که برمی داریم به خواست خداست.

ما تلاش می کنیم، می دویم، رنج بر خود و دیگران هموار می کنیم اما اگر آگاه باشیم در پایان همه‌ی این دویدن‌ها و تلاش کردن‌ها در می یابیم نتیجه‌ی کارها در دست ما نیست و آنچه باید اتفاق بیفتد، خواهد افتاد!...

و آری، هر چه هست، همان است که باید باشد.

آنچه باید اتفاق بیفتد، می‌افتد و منتظر اجازه و یا رضایت من و تو نیست! جالب آن است که موقعیت‌های مکانی و زمانی آن قضایا نیز به دست و انتخاب ما نیست!... شاید سالها بدویم اما تا زمان وقوع حادثه‌ای، ماجرابی، جریانی فرا نرسد، امکان دست‌یابی به آن نیست! یادمان باشد مکان وقوع حوادث و جریانات نیز در دست ما نیست!... چه بسا در جایی که انتظار چیزی را نداریم با آن مواجه شویم!

دکتر علی شریعتی می‌نویسد:

گاهی گدای نمی‌گردد ولی می‌شود، گاهی نمی‌شود که نمی‌شود! گاهی هزار دوره دعا بی‌استفادت! گاهی نگفته قرعه به نام تو می‌شود! گاهی گدای گدایی و بخت یار نیست! گاهی شهر حرام شهر گدای تو می‌شود!!!

زندگی به من فهماند که روشی در کنار تاریکی معنا می‌یابد و زیبایی در کنار زشتی، خوبی در کنار بدی رحمت و آشتی در کنار جنگ، مهربانی در کنار نامهربانی، گذشت در کنار کینه‌توزی و اجابت در کنار هرزگی... پس در مواجهه با مفاهیم نازیبا سعی کردم خود را بازم و با زندگی و انسان‌ها مایوس نشوم. دانستم آمده‌اند تا مفاهیم ضد خود را هر چه بیشتر زیبایی و معنا ببخشند.

اگر احساس کردیم خوب هستیم و مهربان، روشن هستیم... بی‌تکلف، پاک هستیم و نجیب، باید به جای ممنون بودن از خود، از معانی ضد آن ممنون باشیم که به ما، به خوب بودنمان، به مهربان بودنمان، به روشن بودنمان و به پاک بودنمان معنا بخشیده و فرصت ظهور!...

.. و همه‌ی اینها به خواست و اراده‌ی خداوند بوده است. خداوند به من فهماند باید در قله‌ی غرور، متواضع بود چون به واقع چیزی برای غرور و تکبر

وجود ندارد! هر آنچه خوبی است، از خدا می‌رسد و در وجود ما تجلی می‌یابد، ما تجلی گاه خوبیهای خداوندیم.

بیاد داشته باشیم ممکن است آن چیزی که برای ما بد جلوه می‌کند و یا گناه محسوب می‌شود برای دیگری عین خوبی و ثواب باشد... مثال این قضیه می‌تواند کودکی بی‌پناه باشد که برای مادر بیمار خود قرصی نان می‌دزدد...

من یاد گرفتم انسانها را قضاوت نکنم چون به جای آنها نبوده‌ام و در حال آنها زندگی نکرده‌ام... واقعیت این است ما دنیا را از دریچه‌ی نگاه خویش و بینیم براساس باورها و تعبیرهایمان و تصمیمات ما بر نگاهمان استوار است

هیچ انسانی شبیه دیگری نیست و شاید وجه مشترک انسان‌ها در این باشد که با هم متفاوتند. من از اینکه خودم هستم، خوشحالم و خوشحال‌تر آنکه به قالب آفرینش خود سخت و ندارم و تاکنون روزگار نتوانسته مرا به هیچ قالب دیگری در آورد البته ناگفته نماند که این امر جز خواست خدا نبوده!

زندگی به من فهماند در بین زمینیان، مد به معنای کامل و مطلق وجود ندارد، همانطور که خوب به معنای کامل و مطلق وجود ندارد و البته که این دو مقوله در کنار یکدیگر معنا می‌یابد! و صد البته که این دو مقوله نسبی هست و آنچه در نزد ما خوب و اخلاقی نیست در جایی دیگر، گریه و فغان‌آور حال، ممکن است عین اخلاق معنا شود و یا مستوجب مجازات نباشد. مثل یک کودک و تنها و مادر مریض و داستان دزدی را یکبار دیگر بیاد می‌آورم. از خود می‌پرسم اگر شب نباشد! صبح را چه لذتی است؟ و اگر صبح نباشد! شب را چه معنا؟

در تاریکی است که زشتی‌ها پنهان می‌شود و در روشنایی است که از حضور زشتی‌ها آگاه می‌شویم و حالا باید گفت تاریکی خوب است یا

روشنایی؟

گاه اتفاقاتی در زندگی می افتد که هیچ گریزی از آن نیست. عمری را درست زندگی کرده ای، شاید مذهبی بوده ای و مطابق دستورات دین جلو رفته ای و شاید پای بند به اصول اخلاقیات بوده ای و مطابق آن گام برداشته ای اما با همه ی این احوالات مبتلا به گرفتاری هایی می شوی که در نگاه اول حق تو نیست! گرفتاری هایی که شاید افکار عوام را بر آن دارد که کاری، خطایی کرده ای که مستحق آن سرنوشت شده ای!...

اگر من بستم انتاء به سختی ها، گرفتاری ها، رنج ها، آلام و دردها، دلالی از این قبل نمی اهد، شاید برای آن به سویت آمده است که از تو موجودی برتر و ریتر بازدارد. بلکه زیباترین عکس ها از تاریک ترین اتاق ها بیرون می آید!...

تردید نداشته باشیم هر آنچه خدا به ما می رسد، خیر است. باید از دل مصائب زندگی، شادمانی بیرون آوریم. پس کنیم به دنبال معنا باشیم و برای رنج که بخشی از زندگی بشر است، معنا بیابیم و یاد داشته باشیم کمک از جایی می رسد که انتظارش را نداریم. هیچ چیز غیر ممکن نیست. موفقیت واقعی در آن است که از شکستی به شکست دیگر برویم،^۱ آنکه خود را ببازیم و ایمان داشته باشیم خدا هست و بی دلیل ما را بوجود نیاورد و با این مشکلات روبرو نساخته است. حتماً هدفی در کار است و به یقین به سویی می رویم که باید در آن جایگاه قرار بگیریم. رنج و درد مایه رشد و شکوفایی است. از میان رنج است که موفقیت و پیروزی بیرون می آید و در تمام لحظات خدا هست و جای هیچ نگرانی نیست!

۱- آنچه مهم است این نیست که هرگز به زانو درنیاییم، بلکه مهم آن است که هر بار که به زانو در آمدیم، دوباره برخیزیم.